

صبور سبز من! ایران کوچک! خانهات آباد

فریدون مشیری*

زمرد فام دریایی ست پای سرگران کوهی
عبیرآمیز شهری در کنارش در بخور عود و گل پنهان
سیه‌چشمان مشکین موی نغز نازنین دارد
پرند و پرنیانی خوشتر از دیبای چین دارد
گل و گوهر، می و شکر
بهشتی آسمانی در زمین دارد...
به پرواز آمدم از شوق دیدار تو دست و پای گم کرده!
همه حیران ناباور
که گیتی آرزویی را برآورده
به پای کوهساری صخره‌های سبز را تا آسمان برده
تو را از آسمان دیدم!
فرا تر آمدم
اینک:
فضا از عطر شرق آشنا سرشار
شگفتا!
این گذر، این کوچه، این بازار، این دیوار
همینجا بود گویی خانه‌ما، پار یا پیرار!
همینجا هست
ای همراه، اگر رفتی، مرا بگذار!

* شاعر معاصر ایرانی (۱۳۷۹-۱۳۰۵ خورشیدی).

سلام همزبانان بود و نور بوسه لبخند
نگاه مهربانان، دست گرم دوستی، پیوند
خدایا خواب می‌بینم؟
که با راهی به آن دوری و دیداری به این دیری
هنوز اینجا
چو دستی می‌رود بر ساز و قولی می‌شود آغاز
به شعر حافظ شیراز می‌رقصند و می‌نازند
سیه‌چشمان کشمیری
گذر بر خاک حافظ کن هلا ای باد شبگیری!
قضا سوی سمنزار تو می‌افکند راهم را
گل از گل می‌شکفت آنجا نگاهم را
نسیم آبشارت را چراغ افروز جان دیدم
همه آغوش،
همه ایثار
همه دریا و ابر و باد و باران را در آنجا باغبان دیدم
صبور سبز من!
ایران کوچک
خانه‌ات آباد و جان مردمانت شاد
دلت را روشنایی‌ها فزون تر باد
چراغی را که غرب از ما به‌غارت برد
به آیین دار
که ما در دود غفلت راه گم کردیم
تو باری پاس آیین‌های دیرین دار
اگر عمری بود باقی، به‌سویت باز می‌گردم
که یاد و یادگاران کهن را در تو باغ بی‌خزان دیدم